

سیر تثبیت فقه مالکی در دوره اغلیبان

عبدالواحد قادری^۱

آذر جلیلیان^۲

چکیده

در بحث فرهنگ و اندیشه اسلامی، سیر تاریخی تأسیس و رشد مکاتب فقهی، یکی از مهم‌ترین مباحثی بوده که شایسته توجه فراوانی است. از نظر تاریخی، چگونگی گسترش و گرایش غالب نسبت به یکی از مکاتب فقهی در بخش‌های خاصی از سرزمین‌های اسلامی همواره نیاز به تعمق و کنکاش را احساس کرده است. در این میان، پژوهش حاضر با پرداختن به موضوع سیر تثبیت فقه مالکی در دوره اغلیبان، به دنبال پاسخ به این پرسش تحقیق است که با توجه به خاستگاه فقه مالکی در مدینه، چگونه این مکتب فقهی در مغرب سرزمین‌های اسلامی رواج پیدا کرد؟ و اینکه چه عواملی موجب تثبیت فقه مالکی در دوره حکومت اغلیبان گردید؟ به نظر می‌رسد ارتباط تنگاتنگ سرزمین‌های اسلامی در افریقه با مشاهیر دینی حجاز و شام و نیز حمایت دولت‌های افریقی حاکم به ویژه اغلیبان در روند تثبیت مکتب فقهی مالکی تأثیر گذار بودند. همچنین وجود برخی علمای صاحب نام همچون سحنون نیز در این فرآیند بسیار اثرگذار بوده است.

واژگان کلیدی: مالک بن انس، فقه مالکی، دولت اسلامی افریقه، اغلیبان، سحنون.

The Trend of Stabilizing the Maleki Religious Jurisprudence in Aghlabian Age
Abdolvahed Ghaderi
Azar Jalilian

Abstract

The historical trend of founding and developing the religious jurisprudence schools is one of the most important subjects that should be focused on when we are discussing about the Islamic culture and thoughts. Historically, how a religious jurisprudence school has developed or attracted the majority of people in a special part of the Islamic territory has always needed a profound thinking and deep examination. Now, working on the trend of stabilizing the Maleki religious jurisprudence in Aghlabian age, this research is trying to answer this question: why did the Maleki religious jurisprudence propagate in the west part of Islamic territory while its origin was in Medina? And which factors helped the Maleki religious jurisprudence to be stabilized in Aghlabian age? It seems that the close relationship between Islamic territory in Africa and religious notables of Hejaz and Shaam and the support of African governments such as Aghlabians had a tremendous impact on stabilizing the Maleki religious jurisprudence. Some scholars like Sahnoon were effective too.

Keywords: Malek Ebn _e Anas, the Maleki religious jurisprudence, African Islamic government, Aghlabians, Sahnoon.

۱. پژوهشگر تاریخ vahedqaderi@yahoo.com

۲. عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه پیام نور jalilian1357@gmail.com

مقدمه

با آغاز فتوحات در مغرب اسلامی و فرآیند گسترش اسلام در آن سرزمین، زمزمه‌های فراگیر شدن اسلام پیش آمد. این امر در فاصله قرن دوم و سوم به اوج خود رسید و این زمانی بود که مکاتب فقهی نیز در حال تثبیت و تکمیل بودند. نخستین این مکاتب فقهی، فقه حنفی منسوب به امام ابوحنیفه (۱۵۰ - ۸۰ق) بود. اندکی پس از آن فقه مالکی به ریاست مالک بن انس (۱۷۹ - ۹۳ق) نیز شروع به شکوفایی کرد و سایر مکاتب فقهی، شافعی، ظاهری و حنبلی نیز در همین ایام و در فاصله زمانی قرن سوم و چهارم تثبیت شدند. اما مغرب اسلامی به واسطه تعاملاتش با گرایش‌های حدیثی و فقهی موجود در مدینه زمینه‌های گسترش فقه اهل حدیثی که بعدها مالکی نام گرفت، را فراهم آورد. این گسترش با فراهم شدن ثبات سیاسی در مغرب اسلامی بیشتر شد و سرانجام در دوره حکومت اغلییان (۲۹۶ - ۱۸۴ق) روند تثبیت فقه مالکی فراهم گردید. این تحقیق در تلاش است تا به بررسی این فرآیند در دوره اغلییان بپردازد و عناصر فرهنگی تأثیرگذار که برآمده این دوره هستند و عمدتاً در فقیه نامی مغرب یعنی سِحنون خود را نشان می‌دهد، مشخص کند. همچنین، با توجه به اینکه خاستگاه فقه مالکی در مدینه بود، چگونه این مکتب فقهی در مغرب سرزمین‌های اسلامی رواج پیدا کرد؟ و چه عواملی موجب تثبیت فقه مالکی در دوره حکومت اغلییان گردید؟

حوزه جغرافیایی مغرب اسلامی

مغرب اسلامی به تمامی منطقه غرب کشور مصر، یعنی از سرزمین شمال افریقا تا اقیانوس اطلس گفته می‌شود که در مقابل مشرق اسلامی قرار می‌گیرد. بر حسب همین تعریف ساکنین دو منطقه نیز «مغاربه» و «مشارقه» نام گرفته‌اند. برای تعیین مغرب جغرافی دانان اسلامی اشاره دارند، هنگامی که مردم مصر به طرف جنوب بایستند، آنچه را در سوی راست خود دارند، «مغرب» نامیده می‌شود و بنابراین، همه آن سرزمین و هر چه در پشت آنست «مغرب» خوانده می‌شود.^۳ خود مغرب اسلامی شامل دو قسمت می‌شود: شرقی و غربی. قسمت شرقی مغرب

۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱ (مکتبه الشامه، بی تا، نسخه ۳۰۲۳)، ص ۴۹۹.

اسلامی شامل برقه، افریقیه، تاهرت، طنجه، سوس، زویله و بسیاری مناطق دیگر می‌شود. غرب مغرب اسلامی نیز همان اندلس است.^۴

محدوده مغرب عبارت است از: از طرف شرق، مرزهای شرقی مصر یعنی حدود اسکندریه و برقه را دربر می‌گیرد تا به دشت‌های سرزمین نوبه می‌رسد. جانب غربی مغرب اسلامی اقیانوس اطلس است. جانب شمالی آن دریای روم (مدیترانه) است که در امتداد دریای روم و مرزهای مصر کشیده می‌شود و از برقه به سوی طرابلس مغرب و سپس مهدیه و از آنجا به تونس و سپس طبرقه و تنس و جزیره مزغنا و ناکور تا بصره^۵ و سپس ازیله تا سوس اقصی و از آنجا کشیده می‌شود به بیابانی که خالی از سکنه است. جانب جنوبی مغرب، بیابانی است که از اقیانوس اطلس تا آنسوی سجلماسه به سوی زویله کشیده می‌شود و ادامه می‌یابد تا واحه‌های مصر آشکار گردد.^۶

مالک بن انس و تشکیل مکتب فقهی مالکی

نام مؤسس این مکتب فقهی، مالک بن انس بن مالک بن انس بن الحارث بن غیمان بن خثیل بن عمرو بن الحارث الأصبیحی بود. مادرش العالیه بنت شریک بن عبدالرحمان بن شریک اسدی و یکی از فضلالی عصر خود و از قبیلله ازد بود. جد او مالک بن ابی عامر از تابعین بود و از عمر، عثمان و طلحه و عایشه روایت می‌کرد. وی در سال ۹۳ قمری در واحه‌ای به نام «ذوالمرّوه»، در شمال مدینه متولد شد.^۷

مالک در شهر مدینه شروع به تحصیل کرد و در محضر کسانی چون ربیعۀ ابن عبدالرحمان (متوفی ۱۳۶ق) معروف به ربیعۀ الرأی، نافع بن ابی تمیم، نافع مولی ابن عمر (متوفی ۱۱۷ق)، عبدالرحمان بن هرمز (متوفی ۱۱۷ق)، محمد بن شهاب الزهیری (متوفی ۱۲۴ق) و یحیی بن

۴. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، *المسالك و الممالک*، ج ۱ (المکتبه الشامله، بی‌تا، نسخه ۳۰۲۳)، ص ۱۵.

۵. بصره نام دو جا است؛ بصره بزرگ در عراق و بصره دیگر در مغرب است (حموی، ج ۲، ص ۳۵۹).

۶. اصطخری، ج ۱، ص ۱۵.

۷. شمس الدین محمد الذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الارنؤوط و حسین الاسد، ج ۸ (بیروت: مؤسسه

الرساله، الطبعة التاسعه، ۱۴۲۵) ص ۷۵؛ ابوحمزه الشامی، ترجمه الأئمه الأربعة (المکتبه الشامله: ۱۴۲۵ق، نسخه ۳۰۲۳)،

سعید الانصاری (متوفی ۱۴۳ق) تلمذ نمود.^۸ در نتیجه استعداد بالای مالک، خیلی زود در این علوم از مراجع شد و در مسجد نبوی مدینه، به تدریس و فتوا پرداخت. به علت بیماری که داشت، محل تدریس خودش را در خانه‌اش قرار داد. شهرت مالک در سراسر عالم اسلام پیچید و طالبان فقه و حدیث، از هر طرف می‌آمدند و از او بهره علمی می‌بردند و در مسائل مختلف از او فتوا می‌خواستند. فتاوی او بیشتر امور واقعی و وقایع روزمره را دربر می‌گرفت و برخلاف ابوحنیفه به فروع و فرضیات، توجهی نداشت. از جمله فتاوی مالک یکی اینکه، مدت حمل مادر ممکن است ۳ سال طول بکشد و این خود باعث شد که در بعضی اقوال گفته اند که او ۳ سال در شکم مادر بوده و دیگر اینکه در زمان خروج محمد بن عبدالله حسن معروف به نفس زکیه او فتاوی داد که همان فتوا، بعد از کشته شدن نفس زکیه باعث شد که جعفر بن سلیمان والی مدینه که پسر عموی منصور عباسی بود، دستور دهد تا مالک را برهنه کرده و تازیانه بزنند. از آن روز دیگر، شأن و رفعت مالک در نزد مردم بیشتر شد و موجب گردید تا زمانی که منصور در موسم حج به حجاز سفر کرد، او را بخواهد و از او عذرخواهی کند.^۹

از آنجایی که اساتید مالک، اصحاب رأی و اصحاب حدیث بودند، تاثیر این دو گروه در اندیشه‌های او آشکار است.^{۱۰} در واقع اینکه گفته شود فقهای عراقی اهل رأی بودند و فقهای مدینه اهل حدیث، امری نسبی است و در مدینه نیز اصحاب رأی حضور داشتند. اما میان دو گروه از اصحاب رأی اختلاف وجود داشت. روش فقهای عراق در تمسک به رأی «قیاس» به تبعیت از عبدالله بن مسعود و علی بن ابی طالب از طریق علقمه و ابراهیم نخعی بود. درحالی که رأی در نزد فقهای مدینه (پس از قرآن) برگرفته از حدیث و روش عمر بن خطاب و نیز مصلحت بود و این روش به اصحاب حدیث نزدیک‌تر بود. از آنجا که مالک نیز در مدینه بود، روش فقهی وی براساس آنچه اشاره شد، قرار داشت. وی در درجه اول قرآن و حدیث، سپس عملکرد عمر بن خطاب و گفته‌های عبدالله بن عمر و عایشه همسر پیامبر (ص) و بعد اجماع و عمل اهل مدینه را ملاک قرار می‌داد. از آنجایی که در مدینه نشو و نما یافته بود، به عمل اهل آن شهر خیلی اهمیت می‌داد. در مواردی که از قرآن و حدیث، نصی نداشت عمل اهل مدینه را حجت می‌دانست. او به قیاس و استحسان نیز عمل می‌کرد و آنها را جزو اصول استنباط خودش

۸. الشامی، ص ۲۶. ذهبی در سیر أعلام النبلاء تمامی شیوخ مالک بن انس را بر می‌شمارد.

۹. الذهبی، ج ۸، ص ۸۱

۱۰. محمد ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه فی السیاسه و العقائد و تاریخ المذاهب الفقهیه (بی‌تا)، ص ۳۷۴.

می‌دانست، بنابراین می‌توان گفت که در فقه به «رأی مبتنی بر آثار (قرآن و سنت و عمل مردم مدینه)» معتقد بود.^{۱۱}

فقه مالکی ابتدا در حجاز رواج یافت و بعد به مصر رفت و از مصر به آفریقای شمالی و اندلس راه پیدا کرد. از آنجایی که استنباط در فقه مالکی جایگاه ویژه‌ای دارد، این مکتب با توجه به هر ناحیه‌ای که در آن نشو و نما یافته، عرف و عادات آن منطقه را پذیرفته و در استنباط‌های فقهی خویش آن را به کار بسته است.^{۱۲} در اندلس هم فقه مالکی توسط شاگردان او «یحیی بن یحیی لیشی اندلسی» انتشار یافت. مبنای فقه مالکی آراء کتاب *الموطاء* می‌باشد، ولی فقه‌های مالکی برای مراجعه به آراء او، به کتاب *المدونه الکبری* تألیف عبدالاسلام ابن سعید معروف به «سحنون» را مبنا قرار می‌دهند. مهم‌ترین و مشهورترین اثر مالک *الموطاء* است که براساس حدیث و اجماع اهل مدینه و آراء خود اوست و یکی از قدیمی‌ترین کتب فقهی می‌باشد. آثار دیگری نیز مانند *تفسیر غریب القرآن*، *رساله الی ابن وهب فی الرد علی القدریه*، *رساله فی الاقضیه*، *رساله فی الفتوی الی ابن غسان*، *کتاب السرور* و *رساله الممتهد الی اللیث بن سعد* به مالک نسبت داده می‌شود، ولی در صحت انتساب بعضی از آنها به وی تردید وجود دارد.^{۱۳}

از زمره شاگردان ایشان که فقه مالکی را توسعه دادند، می‌توان به عبدالله بن وهب بن مسلم (متوفی ۱۷۹ق)، عبدالرحمان بن قاسم (متوفی ۱۹۱ق)، اسد بن الفرات بن سنان (متوفی ۲۱۳ق)، محمد بن دینار (متوفی ۱۸۲ق)، عبدالعزیز ابن ابی حازم، عثمان بن عیسی بن کنانه، عبدالرحیم بن خالد الاسکندرانی و غیره اشاره کرد.^{۱۴} مالک در سال ۱۷۹ قمری، در مدینه از دنیا رفت. سن او را در هنگام مرگ بین ۸۴ تا ۹۰ سال گفته‌اند و زمان مرگ او در دوران هارون الرشید خلیفه عباسی بود.^{۱۵}

۱۱. همان، ص ۳۷۶.

۱۲. همان، ص ۴۰۴.

۱۳. الذهبی، ج ۸، ص ۹۰.

۱۴. ابراهیم بن علی بن یوسف ابواسحاق، *طبقات الفقهاء*، تحقیق احسان عباس (المکتبه الشامله، بی تا، نسخه

۳۰۲۳)، ص ۱۴۶.

۱۵. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی و

فرهنگی، ۱۳۸۲)، ص ۳۴۴.

ورود مذهب مالک به مغرب اسلامی

در خصوص اسلام‌پذیری ساکنین مغرب گفته شده که بربرها ۱۲ مرتبه مرتد شدند، تا اینکه در عهد موسی بن نصیر و پس از فتح اندلس و نیز در سایه اسماعیل بن عبیدالله بن ابی المهاجر و ارسال ده نفر از تابعین از سوی عمر بن عبدالعزیز، اسلام در افریقیه استقرار پیدا کرد. اسلام افریقیه بر مذهب جمهور سلف، یعنی اهل سنت و جماعت بود تا اینکه در اوایل قرن دوم هجری خوارج در افریقیه نمایان شدند. در کنار خوارج، مذهب ابوحنیفه تا قرن چهارم در افریقیه ظهور شایان توجهی داشت که این امر همزمان با ظهور مذهب عبدالرحمن اوزاعی در اندلس بود.^{۱۶} البته این امر برخلاف گفتار حسین مونس در کتاب *تاریخ و تمدن مغرب* می‌باشد که معتقد است مشارقه (طرفداران ابوحنیفه) در افریقیه طرفدار چندانی نداشت.^{۱۷} به هر صورت، نویسنده *الاستصقا* تأکید دارد که این فقه مالکی بود که سرانجام در افریقیه ماندگار شد، ولی ایام آن را پس از فروکش کردن طوفان خارجی و رافضی (شیعی) می‌داند.^{۱۸} با وجود این، می‌توان میان دو دیدگاه فوق تعادل برقرار کرد. بدین صورت که، گفتار *الاستصقا* دال بر گسترش فقه مالکی در مغرب اقصی و تا حدودی مغرب میانه است و در مورد آن منطقه صدق می‌کند، و در مقابل دیدگاه حسین مونس درباره منطقه مغرب ادنی و تا اندازه‌ای مغرب میانه صحیح است.

می‌توان گفت که مذهب مالک در ایام ولایتداری یزید بن حاتم مهلبی به دست گروهی از شاگردان برجسته او، مانند عبدالله بن فروخ فارسی و عبدالله بن غانم و بهلول بن راشد، وارد افریقیه شد. اینان عالمانی بزرگ بودند که نزد مالک درس خواندند و از دانش او بهره گرفتند و عمیقاً تحت تأثیر آداب و رفتار او واقع شدند. البته بعضی از آنها پیش ابوحنیفه نیز درس خوانده بودند، اما دل‌باخته مالک و علم و راه و رسم و شخصیت او بودند.^{۱۹} و در مواردی نیز در مورد مالک ستایش‌های زیادی می‌کردند. از جمله ایشان، ابو یحیی زکریا بن یحیی الوقار بود که در

۱۶. الشیخ ابوالعباس الناصری، *الاستقصا لأخبار دول المغرب الأقصى*، ج ۱ (المکتبه الشامله: بی تا، نسخه ۳.۲۳)، ص ۱۹۳؛ ابوزهره، ص ۴۰۵.

۱۷. حسین مونس، *تاریخ و تمدن مغرب*، ترجمه حمیدرضا شیخی، ج ۱ (تهران: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۸۴)، ص ۱۶۴.

۱۸. الناصری، ج ۱، ص ۱۹۶؛ ابوزهره، ص ۴۰۵.

۱۹. مونس، ج ۱، ص ۱۶۳.

مورد مالک غلو می‌کرد و درباره او تعصب بسیار داشت و مالک را برتر از ابوحنیفه می‌دانست و می‌گفت: مالک کجا و ابوحنیفه کجا!!

در همین خصوص به شعری از جریر استناد می‌کرد:

آنهایی که با تمیم نسبت دارند چهار خانواده برتر دارند

ریاب، آل‌سعد، عمر و سپس حنظله که برگزیده بود.

و نظر به هر یک از این چهار زیاده است، همانگونه در دیه گفتگو بی‌فایده است.^{۲۰}

آنچه مدنظر سراینده این اشعار است، برتری مالک بر ابوحنیفه است هم از لحاظ نسبی و هم از لحاظ فقهی، زیرا مالک در خصوص امر واقع فتوا می‌داد و ابوحنیفه بیشتر به مفروضات توجه داشت.^{۲۱}

بدین ترتیب، فقه مالکی ابتدا در آفریقیه و سپس در سایر مناطق مغرب اسلامی به رسمیت شناخته شد و مذهب مالکی در تاریخ مغرب به مکتب فقهی غالب تبدیل شد. همچنین، شاگردان مالک به آموختن مستقیم از او اکتفا نکردند، بلکه از دو شاگرد مصری او یعنی عبدالرحمن بن قاسم^{۲۲} و اشتهب بن عبدالعزیز^{۲۳} نیز استفاده کردند. شاگردان آنها نیز از این روش مشایخ خود پیروی کرده، به تعلّم از شاگردان مالک در مدینه و نیز شاگردان او در مصر پرداختند و اندک اندک آفریقیه به یکی از پایگاه‌ها و سنگرهای مذهب مالکی در جهان اسلام تبدیل شد. مشایخ و بزرگان آفریقایی مذهب مالکی، نسبت به مذهب خود سخت وفادار و متمسک بودند تا جایی که پیروان ابوحنیفه را گمراه دانستند و حنفیان را «مشارقه» یا «مشرّقین» نامیدند. به صورتی که

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال جامع علوم انسانی

۲۰. يعد الناسون إلى تميم / بيوت المجد أربعة كبارا

يعدون الرباب و آل سعد / و عمراً ثم حنظلة الخيارا

و يذهب بينها المرئي لغواً / كما أُلغيت في الديّة الحوارا (ابواسحاق، ص ۱۵۰).

ابواسحاق مشخص نکرده مراد کدام جریر است.

۲۱. ابوزهره، ص ۳۷۹.

۲۲. عبدالرحمن بن القاسم العتقی (۱۹۱-۱۳۲هـ.ق): جامع زهد و علم و فقیه مالکی و متأثر از نظرات مالک که

حدود بیست سال وی را همراهی کرد و پس از وی دوازده سال در قید حیات بود. (ابواسحاق، ص ۱۵۱).

۲۳. أبو عمرو أشتهب بن عبدالعزیز (۲۰۴-۱۵۰ق): نزد مالک و فقهای مدینه و مصر تلمذ نمود. او یک ماه پس از

وفات شافعی (متوفی ۲۰۴هـ.ق) وفات یافت. (همانجا).

وقتی در مغرب گفته شود: «فلانی شرقی شده» معنایش این بود که پیروان ابوحنیفه شده و از راه راست منحرف گشته است.^{۲۴}

نحوه سلوک و رفتار این عالمان، نگاه‌های مردم را در سراسر نواحی مغرب به خود خیره کرد و طلب از هر سو برای تحصیل علم نزد آنان آمدند و شهر قیروان به صورت کانون علوم اسلامی درآمد که دست کمی از بصره و کوفه و فسطاط نداشت. در دوره مهلبیان (۱۸۴ - ۱۵۱ق) و سپس در عهد اغلییان (۲۹۶ - ۱۸۴ق)، حکومت با تمام قدرت از مذهب مالکی حمایت کرد و اندک اندک گروه‌های فراوانی از مردم، از مذهب خوارج روی برتافتند و مذاهب خوارج در نواحی اندکی محدود و محصور گردید و مذهب مالکی در همه جای افریقیه و مغرب حکمفرما شد؛ به استثنای چند ناحیه اندک در طرابلس و جزیره جُربَه و اقلیم تاهرت (یا تیهرت، Tiaret) که عبدالرحمن بن رستم و همراهانش در آنجا پناه گرفتند. جماعات اندکی هم از بربرهای مستعرب که بر مذهب خارجی مانده بودند در نواحی کوه نفوسه و جبال اوراس، یعنی مغرب میانه و جبال ریف در مغرب دور و سِجِلْمَاسَةُ در جنوب سوس و واحه وارکلی سکنی گزیدند. اینها در حقیقت جماعتی سیاسی بودند که در برابر حکومت عربی انحصار طلب قیروان شوریدند و مذاهب خارجی را راهی برای بیان ناراضی‌های خود و تأیید کننده طرز تفکر و عمل خویش یافتند. پشتیبانی یزید بن حاتم از مذهب مالکی و بزرگان آن، نمایان کننده تفکر سیاسی او در مقام دولتمردی است که آنچه را شرع و قانون حکومت تأیید کند، او نیز تأیید می‌کند. از طرفی هم فقهای مالکی در همه جا سند شرع و قانون و حکومت بودند. بنابراین، یزید، در یاری رساندن به مالکیان برای تحکیم پایه‌های مذهبشان در مغرب کوشید و این کار را باید عامل ثبات و در جهت تأیید و تقویت مذهب سنت دانست. حدود یک ربع قرن حاکمیت مهلبیان در افریقیه و به دنبال آن روی کار آمدن اغالبه، پایه‌های مالکی را تثبیت کرد و از مذهب مالکی یک مذهب وحدت بخش و وابسته به اهالی مغرب اسلامی ساخت که در ادوار بعد نتایج خود را نشان داد.

استقرار مذهب مالکی در مغرب اسلامی

همانطور که اشاره شد در شهر قیروان حوزه‌ای فقهی پدید آمد که ویژگی آن پابندی و تعصب شدید نسبت به مذهب سنت و جماعت بود. در ابتدای کار مذهب مالکی یکه‌تاز میدان نبود، زیرا

برای مثال اسد بن فرات^{۲۵} با آنکه از مذهب مالک تقلید می‌کرد، «شیخ العراقیین» می‌گفتند. اما به تدریج مذهب مالکی بر سایر مذاهب چیره گشت، تا جایی که حاکمیت یافت. علت این امر، ظاهراً ترس و نگرانی فقها و زهاد افریقیه از بروز هرگونه انحرافی در مذهب سنت بوده است.^{۲۶} عوامل بسیاری علت این ترس و نگرانی و نیز سبب اقبال به مذهب مالکی و ادبار به سایر مذاهب شد. نخستین عامل، حضور خوارج در مغرب اسلامی بود که هرچند توان نظامی گسترده-ای نداشتند، ولی خلافت عباسی آنها را خطری برای خود می‌دید و لذا تلاش داشت که فضای مذهبی آن منطقه متمایل به خلافت باشد و ترجیحاً خلافت آنها را به چالش نکشد. دومین عامل، فعالیت گروه‌های شیعی و به ویژه شیعیان اسماعیلی در این ناحیه بود. اگر در نظر گرفته شود که دولت امویان اندلس تا پیش از روی کار آمدن خلافت فاطمیان، مدعی خلافت نشدند و عملاً خلافت عباسی را به چالش نکشیدند، دو عامل فوق‌گویای این امر خواهد بود که امر سیاسی - مذهبی در گسترش مذهب مالکی و چیره شدن آن بر سایر مذاهب نقش زیادی ایفا کرده است. سومین عامل، حضور نمایندگان (علمای مالکی) این مذهب در جامعه مغرب اسلامی است. این عالمان از درون ساختار اجتماعی جامعه مغرب ظهور کردند و مدارج علمی آن روزگار را طی نموده و به واسطه اینکه مدینه مرکز ثقل حضور علمای مغرب اسلامی بود، گرایش مدنی یافته و پس از بازگشت به مغرب اسلامی به عنوان منادیان مذهب مالکی عمل کرده و در سایه رفتار و عملکرد خود مورد پذیرش مردم مغرب اسلامی قرار گرفته و به تدریج مردم مغرب اسلامی به جای بیگانگی با این مذهب، آن را از آن خود پنداشته و با جان و دل پذیرای آن شدند. پس از اغلیبان، فاطمیان تلاش کردند با فشار بر روی علمای مالکی، غیر قانونی نمودن تدریس فقه مالکی، تالیف کتاب در این فقه و حتی افتاء تا جایگاه مذهب مذکور را نزد مردم متزلزل سازند که با موفقیت همراه نشد. این تزییقات از سوی فاطمیان، نه تنها زمینه مذهب

۲۵. أبو عبدالله أسد ابن الفرات: در قیروان فقه أموخت، سپس به عراق رفت و نزد یاران ابوحنیفه نیز به کسب علم پرداخت. ابن فرات مالک را می‌ستود و هنگامی که مالک درگذشت بسیار ناراحت شد و به دنبال آن مذهب او را اختیار کرد و به مصر آمد و نزد ابن القاسم به کسب فقه مالکی پرداخت و مجموعه کتب حدیثی به نام/اسدییه را گرد آورد و با آن رهسپار قیروان شد و در نتیجه آن فعالیت ریاست علم را به دست آورد. (ابواسحاق، ص ۱۵۵).

مالکی را متزلزل نساخت و شرایط نفوذ عقاید اسماعیلی را مهیا نکرد، بلکه نارضایتی و ناخشنودی بیشتری را سبب شد.^{۲۷}

چهارمین عامل در تثبیت جایگاه مذهب مالکی در مغرب اسلامی، حمایت اغلیبان از این مذهب بود. اولین امیری که از این خاندان به حمایت از مذهب مالکی پرداخت، زیاده الله بن اغلب (۲۲۳ - ۲۰۱ق) بود. او اسد بن فرات را که شاگرد و همراه مالک بود به عنوان قاضی افریقیه گماشت.^{۲۸} اما رونق و استقرار مذهب مالکی را باید مرهون محمد بن اغلب بن ابراهیم (۲۴۲ - ۲۲۶ق) دانست که سَحْنُون را به عنوان قاضی افریقیه گماشت.^{۲۹} مورد اخیر را باید مهم‌ترین عامل در تثبیت فقه مالکی دانست که ضامن بقای فقه مالکی در مغرب اسلامی نیز گردید. با حمایت اغلیبان از مذهب مالکی و نگرش جامعه مغرب اسلامی به علوم اسلامی و اینکه طالبان علم از ارج و قرب فراوانی در نزد مغرب اسلامی برخوردار بودند، به تدریج فقهای نامداری در این خطه به عرصه تاریخ تمدن اسلامی وارد شدند که سرانجام تمامی این سیر در این دوره در وجود سَحْنُون خود را نشان داد که با جرأت می‌توان گفت که وی مکتبی به وجود آورد که عالمان دیگر پس از او از آیشخورش سیراب می‌شدند.

نسل اول این فقها پیش از دوره اغلیبی ظهور کردند و شامل ابوکریب جمیل بن کریب معافری، ابوالبقاء عبدالرحمن بن زیاد بن انعم معافری شیبانی، ابوعمران موسی بن علی بن ریاح لخمی، ابوعمر بهلول بن راشد رعینی، ابوعلی شقران بن علی همدانی و غیره را می‌توان برشمرد. بهلول بن راشد، واسطه العقد علمای این عصر به شمار می‌آید. وی شاگرد عبدالرحمن بن زیاد بن انعم و استاد و الگوی سحنون بوده است. نزد تنی چند از پیشوایان فقه مانند سفیان ثوری و لیث بن سعد دانش آموخت، و جزء نخستین مغاربی است که در محضر مالک شاگردی کردند. منتها وی از مذهب مالک تقلید نمی‌کرد، زیرا این مذهب هنوز در مرحله تکوین و شکل‌گیری

۲۷. زینب فضلی و سید احمدرضا خضری، «بازخوانی سیاست مذهبی فاطمیان در مغرب»، «مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ (بهار و تابستان ۱۳۹۱، سال ۴۴، شماره پیاپی ۸۸)، ص ۳۶.

۲۸. الطاهر أحمد الزاوی، *تاریخ الفتح العربی فی لیبیا* (دار المدار الإسلامی، ۲۰۰۴م)، ص ۱۶۹.

۲۹. همان، ۱۷۰.

خود بود. او در کنار عبدالله بن غانم^{۳۰} و عبدالله بن فروخ فارسی، جزء سه فقیه بنام افریقیه بودند که نزد مالک درس خواندند.^{۳۱}

سخنون و ماترک او در دوره اغلیبان

نام کامل وی ابوسعید سخنون بن سعید التنوخی، و سخنون لقب و اسمش عبدالسلام بود.^{۳۲} سخنون عرب تبار و پدرش در اصل از جند حمص بود. گفته شده که پدرش، همراه سپاه شام، او را با خود به افریقیه آورد.^{۳۳} اما این سخن درست نیست؛ زیرا سخنون در سال ۱۶۰ قمری در قیروان به دنیا آمد. به احتمال زیاد این جدّ او بوده که همراه سپاه حمص به قیروان آمده است و پدرش سعید به عنوان بلدی در افریقیه نشو و نما یافته و سپس سخنون به یک عرب افریقایی تبدیل شد.^{۳۴} سخنون در ۶ رجب ۲۴۰ قمری درگذشت. زمانی که از دنیا رفت کمی بیش از هشتاد سال داشت.

وی نزد سفیان بن عیینه، الولید بن مسلم، عبدالله بن وهب، عبدالرحمن بن القاسم، و کیع بن الجراح، اشتهب و بسیاری از بزرگان مالکی درس خواند. ذهبی در خصوص شخصیت سخنون می‌گوید: «او به عقل، دیانت، صبر بسیار، بذل، بخشندگی و احترام فراوان مشهور بود و نظیری نداشت.»^{۳۵}

سخنون جوان که از هوش و استعداد علمی و وقار و خردمندی برخوردار بود، احترام فقههای بزرگ را نسبت به خود جلب کرد. بیشتر اساتید وی به علم و رفتارش معتقد بودند چنانکه اشتهب گوید: «هیچکس مثل سخنون از ما جلو نبود.» یا یونس بن عبدالاعلی در تعریف وی می‌گوید:

۳۰. عبدالله بن عمر بن غانم القاضی: نزد مالک به علم آموزی و استماع حدیث پرداخت و رشید قضاوت افریقیه را به وی واگذار کرد. او پس از مالک دو سال زیست و در شهر قیروان درگذشت. (ابواسحاق، ص ۱۵۶).

۳۱. مونس، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳۲. ابوسعید، عبدالسلام بن حبیب بن حسان بن هلال بن بکار بن ربیع بن عبدالله التنوخی، الحمصی الاصل، المغربی القیروانی المالکی (الذهبی، ج ۱۲، ص ۶۵).

۳۳. الامام الحافظ ابی الفداء اسماعیل ابن کثیر الدمشقی، *البدایه و النهایه*، ج ۱۰، حقه و دقق اصوله و علق حواشیه علی شیری (دار إحياء التراث العربی طبعه جدیده محققه الطبعه الاولى، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م)، ص ۳۵۶.

۳۴. مونس، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳۵. الذهبی، ج ۱۲، ص ۶۶.

«سحنون آقا و سرور مردم مغرب است.» ابن عجلان اندلسی نیز در وصف او اغراقی نموده که: «بعد از پیامبر کسی به اندازه سحنون برای اصحابش برکت نداشت.»^{۳۶}

سحنون از همان آغاز خود را وقف علم کرد. هدفش از تحصیل دانش رسیدن به مقام و ثروت نبود. او تمام عمر خود را از طریق درآمد ملک کوچکی که پدرش برای او به ارث گذاشته بود، زندگی کرد. اما چون مرد بسیار عاقل و با درایتی بود، همواره در هیأت یک آدم ثروتمند و مرفه ظاهر می‌شد. او همچون مالک بن انس به وضع ظاهر و لباس خود اهمیت زیادی می‌داد. همیشه در بهترین هیأت دیده می‌شد و در مجلس درس خود عبای مشکی زیبایی می‌پوشید. مجلس درسش مجلسی وزین بود و سکوت و اِبْهت بر آن حکمفرما بود.^{۳۷} او در فقه مالک متبحر بود و به گفته خودش هر کلمه‌ای را که از مغز مالک بیرون آمده، در ذهن داشت.^{۳۸}

او در سال ۱۸۸ قمری عازم حج شد، اما چون پول کافی همراه نداشت بعداً همراه فقهای مصر به آن دیار مشرف شد. سحنون پس از مراجعت از مصر و مشرق، تمام وقت خود را صرف درس و بحث کرد و بیش از چهل سال به مردم علم آموخت و فتوا داد. او با اصرار امیر ابراهیم بن اغلب منصب قضا را پذیرفت، اما شرط کرد که حقوق و مواجبی دریافت نکند، زمانی که این پست را قبول کرد هفتاد و چهار سال داشت و تا آخر عمر در این سمت باقی ماند.

روایتی که ذهبی آن را نقل می‌کند تا اندازه زیادی مشی فکری او را، هم از لحاظ کلامی و هم مذهبی، نمایان می‌سازد. از یحیی بن عون روایت شده که گوید: «با سحنون بر ابن القصار وارد شدند و او بیمار بود، سحنون گفت این ناراحتی برای چیست؟ ابن القصار به او گفت: به دلیل مرگ و رفتن نزد خداست. سحنون به او گفت: آیا پیامبران و بعثت و حساب و کتاب و بهشت و جهنم را تصدیق نمی‌کنی و اینکه بهترین امت ابوبکر و سپس عمر هستند و قرآن کلام خداست نه مخلوق، و اینکه خداوند روز قیامت را می‌بیند و او بر عرش استوار ایستاده است و اینکه بر ائمه شمشیر نمی‌کشی حتی اگر ستم کنند. گفت: به خدا بله. سحنون گفت: می‌گیری اگر خدا

۳۶. همانجا.

۳۷. در مجلس او زاهدان بیش از طلاب حضور داشتند و آنها از سراسر عالم اسلام نزد وی می‌آمدند. (الذهبی،

ج ۱۲، ص ۶۵).

۳۸. مونس، ج ۱، ص ۲۸۹.

بخواهد.^{۳۹} این روایت نشان می‌دهد که در مغرب گرایش اعتزالی، خارجی و شیعی تا حدودی فعالیت شایان توجهی داشتند و سخنون مقابل آنها قرار داشته است.

او اواخر دوره «محت»^{۴۰} را درک کرد، تا جایی که قاضی معتزلی محمد بن ابی الجواد در تلاش بود تا سخنون را بیازماید. سخنون در سال ۲۳۳ قمری، عهده‌دار منصب قضا شد و ابن ابی الجواد را دستگیر کرد و دستور داد تا قاضی معتزلی مجازات شود.^{۴۱}

روز درگذشت سخنون روز سوگ عمومی در سراسر افریقیه بود، تا جایی که گفته می‌شد در آن روز مذهب سنت دُفن شد. ابن مرد، نام و آوازه بلندی از خود در حیات سراسر افریقیه برجای نهاد. زیرا میراث او منحصر به عرصه علم و دانش نمی‌شد، بلکه رفتار و اخلاق و کردار و هیأت ظاهری را هم دربر می‌گرفت. ابن ماترک سخنون چنین وصف شده: «و یکی از یاران مالک به چیزی دست یافت که کس دیگری نیافته بود و به وسیله آن علم مالک را در مغرب منتشر کرد.»^{۴۲}

او باعث ترقی و پیشرفت علمی افریقیه شد. چون از آن پس فقها که پیشوایان و رؤسای مردم بودند، سعی کردند از الگوی سخنون پیروی کنند. در رأس این فقها، فرزند او محمد بن سخنون قرار داشت که هرچند علم و دانش پدر را دارا نبود، اما درایت و ذکاوت و حسن رفتار او را در خود داشت. افزون بر این، کثیرالتألیف بود، در حالی که سخنون تنها کتابش تدوین الموطأ مالک است که البته همین خود برای او کافی است. مدونه سخنون مدت‌های مدیدی اساس علوم فقه در سراسر مغرب اسلامی بود.

او شاگردان زیادی تربیت کرد که تا پایان قرن چهارم هجری، بی‌واسطه یا باواسطه، میراث‌خوار دانش و متاثر از آراء و نظرات وی بودند. از مهم‌ترین شاگردانی که مستقیم از خود او

۳۹. الذهبی، ج ۱۲، ص ۶۷.

۴۰. دوره محت ناظر به دوره‌ای است که خلفای عباسی با همیاری معتزله تلاش کردند تا خوانشی اعتزالی از اسلام را در سراسر قلمرو خلافت خویش رسمیت دهند و در این راستا به تفتیش عقاید بسیاری دست زدند. بحث اساسی در عصر محت، خلق قرآن بود. اینکه قرآن مخلوق و حادث است یا قرآن مخلوق نیست؟ سوالی بود که اصحاب اعتزال به همیاری خلفای عباسی (مأمون، معتصم و واثق) به طرح آن پرداختند. این نوع تفتیش عقیده از سوی مخالفان و به ویژه اهل حدیث آن روزگار به عنوان عصر محت نامگذاری شده است، زیرا گرفتاری‌های فراوانی در این راه متحمل شدند. (ابن جوزی، ج ۳، بی‌تا، ص ۴۲۸؛ ابن اثیر، ج ۳، بی‌تا، ص ۲۱۹).

۴۱. ابن عذاری، البیان المغرب فی أخبار الاندلس و المغرب (المکتبه الشامله، بی‌تا)، ص ۴۵.

۴۲. ابواسحاق، ص ۱۶۵.

کسب دانش نمودند، می‌توان به فرزندش محمد، فقیه قیروان، أصبغ بن خلیل القرطبی، بقی بن مخلد، سعید بن نمر الغافقی الالبیری الفقیه، عبدالله بن غافق التونسی، محمد بن عبدالله بن عبدوس المغربی، وهب بن نافع فقیه قرطبه، یحیی بن القاسم بن هلال الزاهد، مطرف بن عبدالرحمن المروانی، یحیی بن عمر الکنانی الاندلسی، عیسی بنمسکین، حمدیس، ابن مغيث، ابن الحداد و تعداد زیادی از فقها اشاره کرد.

شخصیت فرهنگی سخنون تا سال‌ها ماندگار بود. این ماندگاری را باید در شاگردان وی دید که پس از آنکه فاطمیان روی کار آمدند و تلاش کردند تا جایگاه مذهب سنت را متزلزل سازند، از عهده آن برنیامدند و ناچار مرکز حکومت خود را به مصر منتقل ساختند. از مهم‌ترین شاگردان وی می‌توان به شخصیت‌های زیر اشاره کرد:

- عون بن یوسف، که از نزدیکان سخنون و از شاگردان ابن وهب بود.

- ابوعبدالله محمد بن سخنون، شاگرد پدر که در سال ۲۵۶ قمری وفات یافت. او عالم به فقه و حدیث بود. تا جایی که سخنون او را به اشتهب مانند کرده بود.^{۴۳} وی برعکس پدر کثیرالتألیف بود. از کتاب‌های وی می‌توان رساله *آداب المعلمین*، *أجوبه محمد بن سخنون* در فقه، *الرساله السخنونیه* که رساله‌ای در فقه مالکی است، *الجامع فی فنون العلم و الفقه*، *السیر شامل* ۲۰ جزء، *التاریخ* در شش جزء، *آداب المتناظرین* دو جزء و *الحججه علی القدریه* را نام برد.^{۴۴}

- ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن عبدوس، از یاران سخنون. وی کتابی همانند *المدونه* با نام *المجموعه* تالیف کرد. او در سال ۲۶۱ قمری وفات یافت.^{۴۵}

- ابوالعباس عبدالله بن أحمد بن طالب الأعلبی التیمی القاضی، شاگرد سخنون و متولی قضاء قیروان از سوی ابن الأغلب بود. وی در حدود سال ۲۷۰ قمری درگذشت.

- ابوالقاسم عبدالرحمن بن عمران، ملقب به «الوزنه»، از یاران سخنون بود و در حدود سال ۲۷۰ قمری وفات یافت.

- سلیمان بن سالم القاضی، از یاران سخنون، متولی قضاء در صقلیه (سیسیل) و در همانجا درگذشت. او عامل انتشار فقه مالکی در سیسیل بود.

۴۳. ابن عذاری، ص ۴۷.

۴۴. خیرالدین بن محمود بن محمد بن علی بن فارس الزرکلی دمشقی، *الأعلام*، ج ۶ (دارالعلم للملایین، ۲۰۰۲م)، ص ۲۰۵.

۴۵. الذهبی، ج ۱۳، ص ۵۷۳.

- حماس بن مروان القاضی، از یاران سخنون و شاگرد ابن عبدوس بود. در این طبقه کسان دیگری همچون عیسی بن مسکین القاضی، شجره بن عیسی قاضی تونس و احمد بن داود را می‌توان نام برد.

- ابو عمر میمون بن عمر بن المغلوب المغربی الافریقی، که از آخرین فقهایی است که نزد سخنون شاگردی کرد و فقه آموخت. وی در سال ۳۱۰ قمری وفات یافت.^{۴۶}

افزون بر این علما، ابن عذاری از گروهی دیگر از اصحاب و شاگردان سخنون نام می‌برد که عبارتند از: احمد بن حدیر از افریقیه، ابوجعفر احمد بن داود الصواف مولای ربیعیه که شخصی فاضل و از شاگردان سخنون بود. فقیه ابوسهل فرات بن محمد العبدی، شاگرد سخنون. فقیه ابوعیاش احمد بن موسی بن مخلد که فردی زاهد، اهل ورع، عابد و عالم بود. فقیه سعید بن اسحاق، محمد بن یزید الفارسی از اهالی قیروان شاگرد سخنون و پسرش محمد بود. جبله بن حمود بن جبله الصدفی مولای عثمان بن عفان. محمد بن خالد القیسی معروف به ابن الطرزی. یحیی بن عون بن یوسف و عبدالله بن الولید معروف به ابن الصدفی، سعید بن محمد بن صبیح الغسانی نیز از دیگر شاگردان او به شمار می‌رفتند.^{۴۷}

پس از این طبقه، گروه دیگری از اصحاب سخنون را می‌توان برشمرد که عبارتند از: ابوسعید محمد بن محمد بن سخنون، شاگرد پدرش، ابوالاسود موسی بن عبد الرحمن القطان، از اصحاب محمد بن سخنون، ابوالعباس ابن بطریق الصایخ، از اصحاب ابن سخنون و از همتایان موسی بن عبدالرحمن القطان.^{۴۸}

به جز این طبقه اخیر، طبقه دیگری نیز قرار دارند که از جمله ایشان ابوسعید ابن ابی هشام شاگرد احمد ابن نصر و ابومحمد عبدالله بن ابی زید المالکی بودند. در وصف مورد اخیر گفته‌اند که فقه در زمان او به آخر رسید و مسمی به «مالک الصغیر» بود. او نزد ابی الفضل الممسی و ابی بکر ابن اللباد شاگردی کرد و صاحب کتب فراوانی است و در سال ۳۸۶ قمری وفات یافت.^{۴۹} تأثیر گذاری سخنون به افریقیه محدود نماند، بلکه علمای اندلس نیز بسیار متأثر از او و شاگردانش بودند. از جمله: سعید بن حسان شاگرد ابن وهب و ابن القاسم، عیسی بن دینار

۴۶. همان، ج ۱۴، ص ۳۵۵.

۴۷. ابن عذاری، ص ۷۳-۴۹.

۴۸. ابواسحاق، ص ۱۶۶؛ الذهبی، ج ۱۴، ص ۲۲۶؛ ابن عذاری، ص ۷۷؛ الزرکلی دمشقی، ج ۷، ص ۳۲۴.

۴۹. ابن عذاری، ص ۷۷.

طلیطلی شاگرد ابن القاسم، حسین بن عاصم، محمد بن خالد از اعیان اندلس و شاگرد ابن وهب و ابن القاسم، ابومروان عبدالملک بن حبیب سلمی فقیه اندلس و مصنف کتاب *الواضح*، یوسف بن مطروح ربضی، ابوزکریا یحیی بن عمر، شاگرد سخنون، ابوعبدالله محمد بن وضاح شاگرد سخنون، عمر بن یوسف ایشبیلی از اصحاب سخنون و غیره.^{۵۰}

نتیجه گیری

سیر توسعه و گسترش اسلام در افریقاییه با ورود فاتحین مسلمان به آن دیار آغاز شد. این امر با ورود تابعین و سیره بعضی از فاتحان در منطقه اوج گرفت. با اتمام عصر والیان و شکل‌گیری دولت‌های افریقی همچون خوارج و طالبیان و اغلبیان، روند اسلامی شدن گسترش پیدا کرد. این امر همزمان با عصری شد که در آن مکاتب فقهی در جهان اسلام در حال شکل‌گیری بودند و عمدتاً در جغرافیای حجاز و شام قرار داشتند. مکتب فقهی مالکی از زمره مکاتبی بود که در قرن دوم هجری شکل گرفت و با تألیف *الموطأ* توسط مالک بن انس، ساختار مذهب فقهی آن بر بنیاد قرآن و سنت قرار گرفت. با آمدن تنی چند از مصریان و مغربیان به نزد مالک و استماع احادیث در نزد وی، با نگرش برگرفته از مالک عازم دیار خود شدند و در نتیجه به ترویج فقه مالکی پرداختند. نخست والیان مهلبی به این امر اهتمام نشان دادند و در گام بعدی فرمانروایان اغلبی به عنوان حامی این مکتب فقهی در مغرب عمل کردند. فراگیر شدن مذهب مالکی در مغرب، از محدوده یک مذهب فقهی صرف فراتر رفت و به یک عنصر فرهنگی مهم و اساس قانونگذاری و نظام‌دهی این سرزمین درآمد. همین امر سبب شد تا فاطمیان و خوارج نتوانند برای مدتی طولانی در آن نواحی با آسودگی خیال جولان دهند. مورد اولی (فاطمیان) به ترک آن دیار انجامید و در مورد اخیر (خوارج) نیز به محدود شدن طرفداران و سبب محو تدریجی البته نه به شکل فراگیر و گسترده آن شد. این امر مدیون فقهای بزرگی بود که در قرن دوم و سوم هجری ظهور کردند. از مهم‌ترین این فقها، سخنون دارای تأثیر ماندگارتری بود، تا جایی که تأثیرپذیری فقها از فکر و منش او به شکل نمایانی تا قرن پنجم همچنان بادوام بود و این امر سبب شد تا محققى چون حسین یونس او را نه یک فقیه صرف، بلکه شخصیتی فرهنگی قلمداد کند. پس از او، فقهای نامداری در مغرب مطرح شدند که البته تأثیرگذاری هیچ‌یک همانند سخنون نبود.

کتابنامه

- ابن عذاری. **البيان المغرب فی أخبار الاندلس و المغرب**. المكتبه الشامله، بی تا.
- ابن کثیر الدمشقی، الامام الحافظ ابی الفداء اسماعیل. **البدایه و النهایه**. حقه و دقق اصوله و علق حواشیه علی شیری. دار إحياء التراث العربی طبعه جدیده محققه الطبعه الاولى، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.
- ابواسحاق، ابراهیم بن علی بن یوسف. **طبقات الفقهاء**. تحقیق احسان عباس. المكتبه الشامله، نسخه ۳، ۲۳، بی تا.
- ابوزهره، محمد. **تاریخ المذاهب الاسلامیه فی السیاسه و العقائد و تاریخ المذاهب الفقهیه**. بی تا.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. **المسالك و الممالک**. المكتبه الشامله، نسخه ۳، ۲۳، بی تا.
- حموی، یاقوت. **معجم البلدان**. مكتبه الشامله، نسخه ۳، ۲۳، بی تا.
- الذهبی، شمس الدین محمد. **سیر اعلام النبلاء**. تحقیق شعیب الارنؤوط و حسین الاسد. بیروت: مؤسسه الرساله، الطبعه التاسعه، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م.
- الزّاوی، الطاهر أحمد. **تاریخ الفتح العربی فی لیبیا**. دار المدار الإسلامی، ۲۰۰۴م.
- الزرکلی الدمشقی، خیرالدین بن محمود بن محمد بن علی بن فارس. **الأعلام**. دار العلم للملایین، الطبعه، ۲۰۰۲م.
- الشامی، ابوحمزه. **ترجمه الأئمه الأربعة**. المكتبه الشامله، نسخه ۳، ۲۳، ۱۴۲۵ق / ۲۰۰۴م.
- فضلی، زینب و سید احمدرضا خضری. «بازخوانی سیاست مذهبی فاطمیان در مغرب». **مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ**. بهار و تابستان ۱۳۹۱. سال ۴۴. شماره پیاپی ۸۸. ص ۲۷-۴۶.
- مسعودی، علی بن حسین. **مروج الذهب و معادن الجواهر**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- مونس، حسین. **تاریخ و تمدن مغرب**. ترجمه حمیدرضا شیخی. تهران: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۸۴.
- النصری، الشیخ ابوالعباس. **الاستقصا لأخبار دول المغرب الأقصى**. المكتبه الشامله، نسخه ۳، ۲۳.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی